

مکتوبات و سفرنامه‌های کمیسیونر پسران کاشانی

زبان فارسی در زنجان

برای ژرژ ردار G. Redard
بنیادگذار اطلس زبانشناسی ایران

یکی از همراهان سرگور اوزلی که سمت منشیگری او را داشت William Price بود. این شخص پس از بازگشت سفرنامه‌های نوشت (منزل به منزل) و آن را با نقاشیهایی از مناظر شهرها و صحراها به چاپ رسانید. امروزه سفرنامه‌اش بسیار بسیار کمیاب، دیریاب و گران‌یاب است، (مگر وقتی در حراجی یا به تصادف در کتابفروشی پیدا شود).

پرایس در سال ۱۸۲۵ از تألیف کتاب فارغ شد و در همان سال کتابش به طبع رسید (فهرست ویلسن). کتابش باز در سال ۱۸۳۲ در لندن انتشار یافت (چاپ دوم) و من این چاپ را دیده‌ام که به قطع رحلی بیاضی است و به این عنوان

Journal of the British Embassy to Persia embellished with numerous views taken in India and Persia: also, a dissertation upon the antiquities of Persepolis. London. 182.

جلد اول شرح مسافرت ایران و جلد دوم از صوفیان به جانب ارمنستان است. از پرایس کتاب دیگری هم هست و آن «مکالمات فارسی» است تألیف محمد صالح و به ترجمه پرایس که ویلسن در فهرست خود نام آن را ضبط کرده است.

Muhammad Solih. Persian Dialogues... with an English translation by W. Price. Worcester, 1822.

در سفرنامه پرایس آن قسمت از شرح مسافرتش که مربوط به ایران است از بندر بوشهر آغاز شده است. او منزل به منزل شرح هر آبادی را تا تهران و بعد تا تبریز و خروج از ایران نوشته است و البته اشتباهها و سهوهای هم بمانند هر سفرنامه‌ای دارد. مانند اینکه نام یزدخواست را به خط فارسی «یزدخواست» آورده و یا در خواندن کتیبه‌ها توفیق کامل به دست نیاورده. مانند اینکه نقاری سنگ قبری را در امامزاده‌های میان ری و تهران چنین ضبط کرده است:

درون قبر اگر آهی کشم از سینه چاکم

شود بریان اگر مرغی نشیند (اصل: بنشین) بر سر خاکم

پس از مرگم نسوزد هیچ کس بر جان نیناکم (؟، شاید غمناکم)

مگر شمع (اصل: سمعی) بر درگاه گاهی بر سر خاکم (کذا)

وفات یافت (اصل: رقب؟) شاه رضا علی ولد رضوان و بتاریخ ماه رجب ۱۰۵ (؟)

که طبعاً ۱۰۰۵ یا ۱۰۵۰ بوده است و او آن را ۷۲۳ خوانده که بکلی غلط و مغشوش

است. باسنج را به تلفظ مردم محلی وهسینج نوشته (ص ۵۹).

آنچه درین سفرنامه از همه مطالب با اهمیت ترست مقداری مطلب است به

لهجه محلی یک از آبادیهای نزدیک به زنجان که نامش را ظهران چاهی Zeheran

(منزل ۵۴) ضبط کرده است. درباره این آبادی می نویسد که لهجه ای دارند که با

ترکسی و فارسی تفاوت دارد و برای ما نامفهوم بود. آن مطلب تمامش نقل می شود

و چون ضبطی است از یک لهجه زبان فارسی در عهد فتحعلی شاه مفتنم است.

خوش آمدید

خوش آیتی

نمی آیم به خانه شما

نی مامان مال هیا

بیا برویم بیرون

بو بچیمن دیشت

مهمان به ما رسیده است

مهمان مان هاتها

چیزی برسانیم از برای مهمان

بو بچیم چه بسینه ره مهمان

آدم ما ناخوش است

هیمه آدم مان ناسازه

دیشب آدم من مرد

هیمه ده شو آدم مان مرده

شما رفتید بیرون چه چیز آوردید بر سر ما

تون چیتا دیشت چه کردی

ما رفتیم بیرون برگشتیم هیچ چیز نبود

هر چه گیردیم خوش نهو

هر چیز که می خواهید از برای شما می آریم

مچی هرچی که میتی هرات ماریمن

آدم آمده است بخانه من

هیمه میتیم بچیمن اریو

ما دیروز رفتیم سان دادیم

بو بچیمن سان بیمن

بیا برویم سفر

بو بچیمن اهوردی

ما تازه آمدیم می خواهیم برویم سفر

هیمه دکه هاتیم انوژسفر

بیا اینجا

بوا ایرا

میروم شهر

مچما شهر

چه کار دارید آنجا

تن واورا چه مخی

چیزی می خواهم بخرم در بازار

بچما بزار چه بسمیم

کی برمی گردی

کی امید دوما

فردا برمی گردم

دمسو مایم نه دوما

زن و بچه را همراه می آرید

ژن و بچه ماریه کرد

بیا بخانه زنت کاری دارد

ژن هوامال بوکاری دری

چه طور است

چه خبرت آنه

يك ماه ديگر شاه از اينجا بيرون مي رود	يك مه اتر هيجه مچي ميناريو
شاه كي برمي گردد	شاه چه وقت مايداما
پيش از زمستان برنمي گرد	وارج از زمستون نمايداما
شاه قشون بسيار دارد يا نه	شاه قشون فرا دري
بلي نه	بلي نه
(ص ۴۵-۴۸)	
ايرج افشار	

عکس جمعی از رجال دیوانی در سال ۱۳۱۴ قمری

در خانواده مرحوم فرهاد معتمد عکسی دیدم که به اجازه آنها اینک درین جا چاپ می شود.

این عکس ترکیبی است از عکس سیزده نفر از رجال و دیوانیان اوائل عصر مظفری که «عکاسخانه اصلان» ظاهراً به مناسبت انتصاب میرزا علی خان امین الدوله به پیشکاری ایالت آذربایجان تهیه و نشر کرده است. اشخاص عکس به این شرح است:

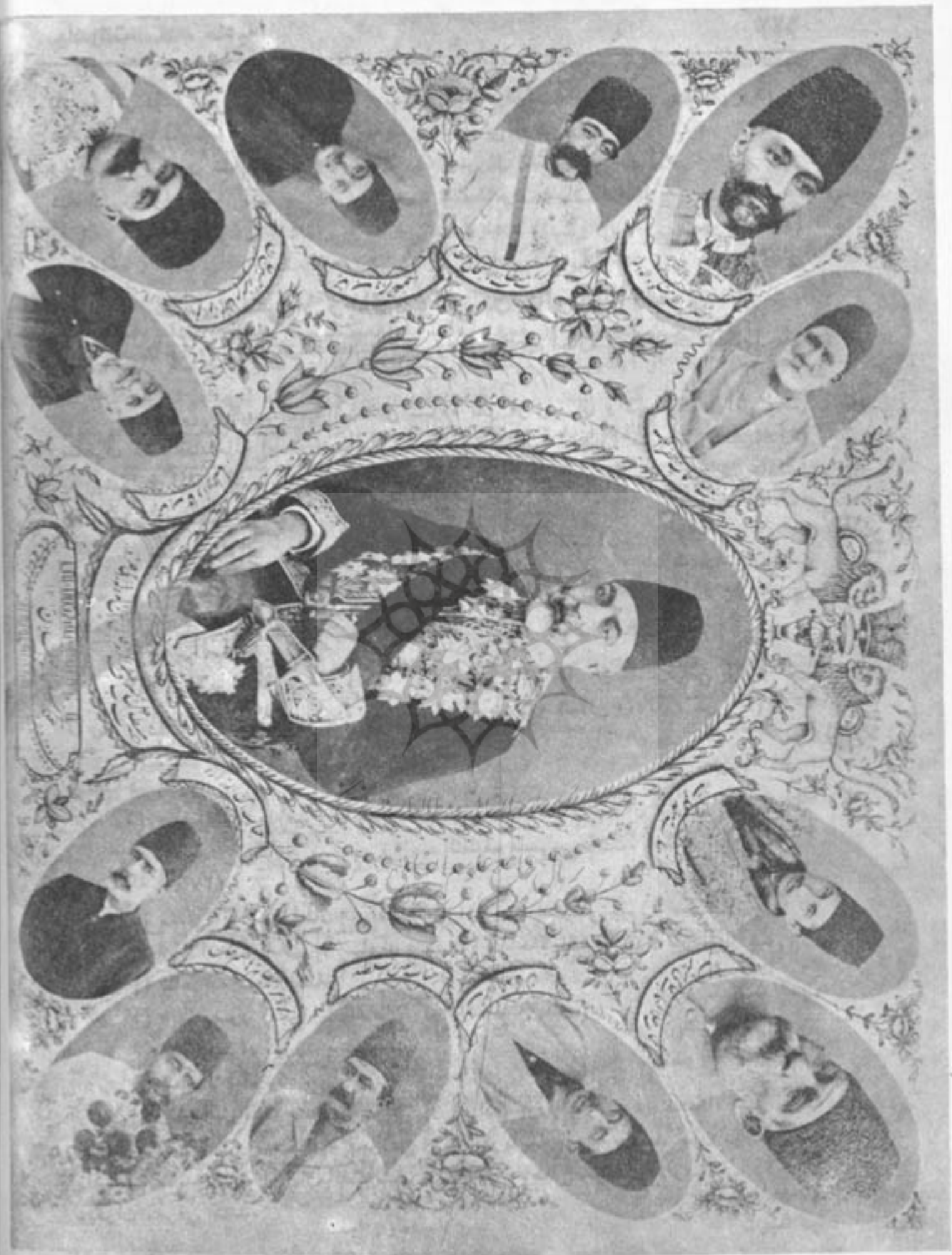
قسمت دست راست:

- (۱) معتمد خلوت
- (۲) حاجی مشیر لشکر
- (۳) میرزا مهدی خان
- (۴) معین السلطنه
- (۵) امیرالامراء هاشم خان (در ۱۳۰۶ میرزا هاشم خان از مستوفیانی بود که نزد امین الدوله کار می کرده است، سالنامه ضمیمه المآثر والاثار، ص ۳۰)
- (۶) امین الوزاره

قسمت دست چپ

- (۱) مظفرالملک، (میرزا محسن خان در ۱۳۱۶ حاکم همدان شد و بعد حاکم ساوجبلاغ بکری. پسر میرزا عبداللطیف طسوجی است. افضل التواریخ ۲۷۵ - ۲۷۶)
- (۲) مشکوة الدوله سلطان ابراهیم میرزا فرزند امانقلی میرزا عمادالدوله در ۱۳۱۵ حاکم ملایر و نهاوند و در ۱۳۱۷ حاکم گلپایگان و خوانسار شد.
- (۳) شاهزاده شجاع نظام
- (۴) دبیرحضور (میرزا احمدخان، قوام السلطنه بعدی)
- (۵) امیرالامراء میرزا حسین خان
- (۶) عمادالاطباء

این اشخاص طبعاً همه از حواشی و افرادی بوده اند که در دستگاه امین الدوله خدمت می کرده اند و محتملاً به همراهی او به آذربایجان رفته بودند. چون هویت اغلب ناشناخته مانده است از بازماندگانشان و صاحبان اطلاع خواهش داریم آنها را برای دیگران معرفی کنند.



منکبرنی

کلمه‌ای است که به انحاء گوناگون نوشته و تلفظ شده: منکبرنی، منکبرتی، مینگت‌برتی، مینک‌برنی، مینکبرلی، منکوبرتی، منکوبرنی، منکبرین... بطوریکه هرگونه وسیله تشخیص را سلب نموده است. مرحوم قزوینی درباره این کلمه شرح مبسوطی از نخستین تغییر و تحول و صورت‌های گوناگون آن در حواشی جلد ۲ جهانگشای جوینی (ص ۲۸۴ تا ۲۹۲) ارائه می‌دهند که برای اجتناب از اطناب کلام از ذکر آنها خودداری و فقط برای تکمیل مآخذ و منابعی که تاکنون مورد استفاده قرار گرفته، بمدارک جدیدی اشاره می‌شود.

۱- در ترجمه سیرت جلال‌الدین مینکبرنی تألیف شهاب‌الدین محمد خرندزی زیدری نسوی منشی سلطان جلال‌الدین، (ظاهراً در قرن هفتم هجری بفارسی ترجمه شده است.) از مترجمی نامعلوم و بتصحیح مجتبی مینوی در صفحات (۴ و ۲۸۱) منکبرنی نوشته شده و در تعلیقات (ص ۲۹۳ و ۲۹۴) درباره آن بحث نموده است.

۲- در نسخه خطی شاهد صادق دو بار منکبرنی نوشته شده است. ۱.

۳- سکه‌های سلطان جلال‌الدین که در زمان حکومت (۶۱۷ تا ۶۲۸ ه. ق.) ضرب شده‌اند موثق‌ترین و گویاترین سند می‌باشند، هرچند که رسم الخط سکه‌های ایندوزه فاقد نقطه است، لهذا ضبط صحیح این کلمه را بدست می‌دهند.

ادوارد تماس E. Thomas سکه‌شناس انگلیسی مقاله‌ای بعنوان «مسکوکات ملوک غزنه» در روزنامه انجمن همیونی آسیائی سال ۱۸۴۸ ص ۲۶۷ - ۲۸۶ منتشر نموده است و در آنجا در ص ۲۸۳-۲۸۴ سه عدد از مسکوکات سلطان جلال‌الدین را که در موزه دیوان هند India Office محفوظ است شرح میدهد (مسکوکات شماره ۱۷، ۱۸، ۱۹، از ذیل Supplement مقاله مذکوره) و مابین این سه مسکوک فقط سکه شماره ۱۷ که تماس گوید منحصر بقره است حاوی نام و لقب سلطان جلال‌الدین است توأم با نام الناصر لدین‌الله خلیفه عباسی معاصر و آنرا تماس اینطور خوانده است:

الناصر لدین‌الله امیرالمؤمنین

جلال‌الدینیا والدین منکبرین بی‌السلطان

و چنانکه ملاحظه میشود تماس این کلمه را منکبرین بتقدیم «یا» بر «نون» خوانده است نه برعکس یعنی منکبرنی چنانکه مشهور است، و بدبختانه مؤلف عکس فتوگرافی این مسکوک را در ضمن عکسهای مسکوکاتی که در آخر این مقاله ملحق کرده است بدست نمیدهد تا درست معلوم شود که آیا حقیقتاً نام وی در سکه «منکبرین» است یا آنکه تماس بخیال خود آنرا اینطور خوانده است، اما نقش دو مسکوک دیگر یعنی شماره ۱۸ و ۱۹ فقط اینست: «السلطان الاعظم جلال‌الدینیا والدین». بدون اسم منکبرنی ۲.

۱- مجله یادگار - سال ۲، شماره ۷، صفحه ۲۱.

۲- تاریخ جهانگشای جوینی، بتصحیح محمد قزوینی، ص ۲۸۷ و ۲۸۸.

با استفاده از مجموعه سکه‌های آقای ترابی طباطبایی دو سکه کمیاب که حاوی نام و لقب سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه است برای ضبط صحیح شکل کلمه درج می‌گردد.



سکه شماره: ۱۷۲۲ ج. ت. ۲.

جنس: مس

وزن: ۱۶٫۴ گرم

قطر: ۲۸ - ۳ سانتی‌متر

روی سکه متن: السلطان الاعظم، منکبرنی بن محمد الملك العادل محمود بن پیشکین بن محمد.
حاشیه: یمن امیر المؤمنین
پشت سکه متن: لاله الاله - محمد رسول الله - صلی الله علیه - الناصر لدین الله - امیر المؤمنین
حاشیه: سنة ثمان - عشرين و - ستماه



سکه شماره ج. ت. ۲.

جنس: مس

وزن: ۱۶٫۶ گرم

قطر: ۳۱ سانتی‌متر

روی سکه متن: السلطان الاعظم منکبرنی بن السلطان محمد الملك العادل محمود بن پیشکین بن محمد.
حاشیه: یمن امیر المؤمنین
پشت سکه متن: لاله الاله محمد رسول الله صلی الله علیه الناصر لدین الله امیر المؤمنین.
حاشیه: ستماه

سکه شماره: ۶۱۹ م. آ. ۲۱

جنس: مس وزن: ۱۲٫۸ گرم قطر: ۲۷ - ۳۱ سانتی‌متر

روی سکه متن: ... الاعظم منکبرنی بن محمد الملك العادل محمود بن پیشکین بن محمد حواشی و پشت سکه متن، مانند دو سکه قبلی است.

۳- منظور سید جمال ترابی طباطبایی می‌باشد

۴- منظور مجموعه سکه‌های خریداری شده از آقای امین‌پور برای موزه آذربایجان که:

م. آ. ا. خلاصه: موزه آذربایجان امین‌پور است.

علاوه بر شواهد فوق سکه‌های شماره: ۴، ۱۴۰ ج. ت و ۴۲۱ م. آ (در صفحه ۶۱) و ۴۲۳ م. آ. و ۱۷۱، ۱ ج. ت. و سکه بدون شماره، ا. م. ۶ و ۱۹۸ م. آ. (در صفحات ۷۰ تا ۷۳ در کتاب سکه‌های شاهان اسلامی ایران نوشته سیدجمال ترابی طباطبایی) روی سکه متن، همه منکبری دارند.

منصوره وثیق (تبریز)

اصطلاحات مربوط به آب در اردستان

در باره لغات «هرمن»، «قوزن» و «شل» که معروض شد برای آبشارهای کوچک مسیر جویهای زراعتی، یا همان «شرنگ آب» یزد، در اردستان و دیگر روستاهای اطراف مصطلح است، اخیراً دریافته‌ام که در یکی از دهستانهای جنوبی این شهرستان این نوع آبشارها را «قارامبی» بر وزن «بادامچی» و در «زواره» (دو فرسخی شمال شرقی اردستان) «لت» (بر وزن «شط») و در مه‌پاد آبادی بزرگ بر سر راه اردستان-کاشان (و یزد و کرمان - تهران) (در چهار فرسخی شمال غربی و مغرب اردستان) «مقسن» (بر وزن «مخزن») گویند، که بنظر می‌رسد همان «مقسم»، بمعنی محل تقسیم آب باشد. هر دو واژه اخیر («لت» و «مقسن») در اردستان برای مقسم و محلی که آبهای يك قنات چند شعبه میشوند مصطلح است: اولی به محل تقسیم آب محله «محال» بزرگترین محل از محلات ششگانه اردستان و دومی به مقسم آب قنات معروف «ارونه» مهمترین قنات اهل شهر (و بلکه این منطقه) که به «بیست و يك فرزه» نیز شهرت دارد، و در زبان عوام به آن همان «مقسن» و گاهی هم «مقزن» و حتی «مخزن» گفته میشود؛ و جالب آن که هر دو نقطه اخیر از مناطق کویری این شهرستان و معمولاً فاقد عارضه‌های طبیعی و پست و بلندیهایی خاص نواحی کوهستانی می‌باشند، که چون در سطح يك آبادی کویری کمتر با اینگونه آبریزش‌ها و آبشارهای کوچک مسیر جویها برخورد میکنیم و اگر ندرتاً هم چنین عارضه‌ای (یا پدیده‌ای) دیده شد همان‌هاست که برای تقسیم آبهای محل یا يك قنات تعبیه شده، و می‌بینیم در آبادیهایی مناطق کویری لفظ «مقسم» و نظیر آن برای مفهوم آبشار و امثال آن اصطلاح شده است.

اضافه شود که به آبریزش‌های مسیر جویها که با سنگ و سیمان یا دیگر مصالح ساخته و «بسته» نشده‌اند و مثل ناودان یا «سل» (آمد که در زبان محلی اردستانی، شاخه از زبان پهلوی، درست بمعنی ناودان است) آب از آنها یکمرتبه فرو نمیریزد، بلکه در همان سرازیری مسیر خود فرومیغلطد و پایین‌می‌لغزد، در اردستان «کورومبی» Korombi (نزدیک به همان «قارامبی» که در بالا آمد) میگویند.

دیگر در خصوص اصطلاح «لته» که گفته شد برای «کرت»ها و زمینهای قطعه‌بندی

۵- منظور موزه آذربایجان می‌باشد.

۶- مجموعه سکه‌های آقای امین‌پور.

شده زراعتی بکار میرود و ظاهراً خیلی جاها هم مصطلح است، اخیراً متوجه اصطلاح «کله» (بر وزن «بنه») شدم که برای کرت‌های خیلی کوچک استعمال میکنند و «کله‌چی»، کله‌های از آن کوچکتر، تقریباً به اندازه باغچه‌های کوچک خانه‌ها. این «کله» خود اصطلاحی است برای کمینگاه یا جایگاه کوچک و محدودی که صیادان برای نشستن و به انتظار صید ماندن خود تعبیه میکنند، و اطلاق آنهم به کرت‌های کوچک زراعی بمناسبت مشابهت این‌ها به کمینگاههای صیادان است از لحاظ کوچکی آنها.

قمشه - قم - قومه

تذکر حضرتعالی در حاشیه مطلب آقای احمد اقتداری پیرامون وجه تسمیه «قمشه»، در شماره نهم سال هشتم، در خصوص اینکه در اردستان به معر خروج آب از استخر «قومه» میگویند، سبب شد نکات دیگری در این زمینه، در رابطه با محل، اضافه نماید.

متذکر شده بودند که «قم» = غمب (جزء اول قمشه) را در بعضی نقاط «برای آبگیری که جوشش زیرین دارد و از زیر آب آن می‌جوشد اصطلاح کرده‌اند» که باید گفت «قومه» هم عیناً همینطور است، چه وقتی چوب قمه را کشیدند آب استخر بهمان صورت که اشاره کرده‌اند (جوشنده و غمب‌زنان)، از پشت قومه «جوشیده» و بسوی کشتزارها روان میشود.

دیگر آنکه در اردستان پولی را که برای تنقیه قنوات بطور سالیانه یا هرچندگاه یکبار برحسب ضرورت از خرده‌مالکین میگیرند «کمشی» میگویند و این اصطلاح (پول کمشی) برای این موضوع در این شهر علم شده است. علاوه بر این در این حوالی با نام «کمشه» و «کمشچه» برخورد میکنیم که بد نیست این مطلب را که برای مردم این منطقه خبری مسرت‌بخش میتواند باشد در اینجا بیاورد که راه جدید اردستان - اصفهان که فاصله این شهر تا مرکز استان را به حدود نصف تقلیل میدهد و هم‌اکنون در دست احداث است از «کمشچه» میگذرد بدینترتیب: اردستان - بقم - باقرآباد - کمشچه - حبیب‌آباد - زینبیه - و اصفهان. همچنین نام آبادیهای «قمبوان» و «قمیشلو» در اطراف همان قمشه (شهرضای سابق) میتواند نشانگر وسعت و قدمت این رشته اسامی باشد.

سید احسان‌الله هاشمی (اردستان)

شعر ریخته

به زبان اردو «ریخته» هم می‌گویند. درین زبان اشعاری هست که اگر فارسی زبانان در آنها درست دقیق شوند مضمون و مطلب را درمی‌یابند. نمونه‌اش این غزل غالب دهلوی است:

قطع سفر هستی و آرام فنا هیچ رفتار نهین، بیشتر از لغزش پا هیچ
حیرت همه اسرار په مجبور خموشی هستی نهین جز بستن پیمان وفا هیچ
تمثال گداز آئینه‌هی عبرت بینش نظاره تعیر، چمنستان بقا هیچ
گلزار دمیلن، شررستان رمیلن فرصت تپش و حوصله نشو و نما هیچ

فرهنگ بندر عباسی و فینی از دو سایبانی

احمد و عباس سایبانی از دوستان گرامی و فاضل که از مردم بندرعباس‌اند سالی چندست که هر یک به تالیفی آغازیده و کار خود را به سرانجام رسانیده است. احمد سایبانی رساله‌ای منفرد درباره «فین» که از آبادیهای مشهور و معتبر نزدیک بندرعباس و دارای آداب و رسوم خاص است نوشته و جغرافیای طبیعی و تاریخی آن منطقه را به رشته تحقیق کشانیده و لغات و اصطلاحات محلی را گرد آورده است.

عباس سایبانی فرهنگ لغات بندرعباس را تألیف کرده که در حقیقت باید آن را «فرهنگ هرموزی» نامید. بندرعباس که از دوره شاه‌عباس گمبرون نامیده شد در همان ناحیه‌ای است که شهر قدیم هرموز ساحلی بود. مطالعات مردم‌شناسی

تصحیح در کتیبه چین

در صفحه ۷۵۹ سال ۸ بیتی از یک کتیبه سنگی، در چین استخراج و چاپ شده بود که چون ذهن متوجه صورت صحیح آن نشده بود با علامت سؤال طبع شده بود. دوست دانشمند آقای حسین مدرسی طباطبائی صورت صحیح آن را یافته و از راه لطف مرقوم داشته‌اند:

«ماشین‌نویس مصرع عمارتی که ندارد چو کعبه شبه و مثال را به گونه‌ای دیگر آورده و نشان سؤالی بر آن افزوده بود که البته او را به گوشمال شایسته تنبیه خواهید فرمود.»

کلمه «کعبه» در مجله «گنبد» آمده بود و چون وزن را خراب کرده بود و معنی نمی‌داد با سؤال نشان داده شده بود. معنی کسی حرکت نمی‌کرد پیشانی را بالا بگیرد

و به صورت من نگاه کند. اوضاع به همین متوان می‌گذشت تا اینکه من راز جاودان ماندن را پیدا کردم تا بتوانم برای همیشه به سرزمینهای زیر سلطه خود حکمروائی کنم. ولی تنها صد سال نگذشته بود که مردم علیه من قیام کردند و مرا از تخت سلطنت به زیر انداختند. حال وقتی که به مردم نزدیک می‌شوم و خود را به آنها می‌شناسانم، آب دهان به صورتم می‌اندازند و مرا غارتگر و آدم‌کش می‌نامند. زیرا من نیز، مانند تو، انسان شرور و خبیثی بودم.

پیرمرد از نظر ناپدید شد، اسکندر بعد از تفکر طولانی، سبوی کوچکی را از آب چشمه پر کرد و نزد خود نگاه داشت و به سپاهیانش دستور داد او را برگردانند. ساعت مرگ اسکندر در طی مسافرتش فرامسید، سپاهیان او را در زیر سایه سه درخت نارون کهن سیاه قرار دادند. اسکندر قمقمه را بیرون آورد تا از آن بنوشد. اما بالاخره نتوانست خود را راضی به نوشیدن آن آب کند، تا جاودان بماند. کوزه را پرتاب کرد و آب را روی زمین ریخت.

هزاران سال از آن زمان بر جهان گذشته است. اما هنوز سه درخت نارون کهن بر جای مانده‌اند و تا امروز بر پای ایستاده‌اند تا با سایه و خنکی خود پذیرای مسافران خسته باشند. (نوشته کروژکوسکی - مجله اسپوتنیک)

ترجمه: حمیده باستانی پاریزی

آینده - به مناسبت مشابهت این داستان با داستانهایی که در ادبیات فارسی آمده است به چاپ رسید. ضمناً گفته شود که در قصه‌های ایران کلاغ است که قمقمه را سوراخ می‌کند و آب بر زمین می‌ریزد. چندی پیش دکتر پرویز ناتل خانلری در پی یافتن مأخذ قدیم این قصه بودند و مرا بدان توجه دادند. به «کتاب کوچک» احمد شاملو ذیل آب حیات مراجعه شود.

نسخه‌های خطی

اخیراً در تهران و شیراز به دو کتاب خطی دست یافتم که لازم دانستم صفحات ابتدا و پایانی این دو را فتوزیراکس نمایم و ارسال دارم و شرح مختصری هم در مورد آنها بنویسم:

- کتاب اول «مجمع البحار جناب مظفر علی‌شاه» می‌باشد که قبلاً دانشمند محترم جناب آقای دانش‌پژوه نسخه‌ای از آنرا معرفی نموده‌اند. این نسخه را در تهران به دست آوردم - در ۱۰۶ صفحه می‌باشد که هر صفحه در ۱۲ سطر و با خطی بسیار خوش (سرفصل‌ها با رنگ قرمز) نوشته شده و تمامی صفحات آن دارای حواشی می‌باشد. قطع هر صفحه ۲۱ × ۱۶ سانتیمتر و رنگ کاغذ آن سفید مایل به کرم می‌باشد.

این کتاب در روز جمعه رجب‌المرجب ۱۲۷۲ هجری قمری در مشهد کتابت شده

است. کتاب دوم «شرح گلشن راز» لاهیجی می باشد که نسخه هائی از آنرا قبلا معرفی و نیز به چاپ رسانده اند. همانطور که ملاحظه می فرمائید در صفحه دوم «یوم الثین نوزدهم ذی الحجه سنه سبع و سبعین و ثمانمائه» ذکر می کند و بهیچوجه اثری از نام کاتب مشهود نیست.

این کتاب در ۷۰۶ صفحه و هر صفحه در ۱۸ سطر می باشد. پیش از صفحه اول کتاب فهرست سئوالات این کتاب فی الابیات آمده است که در دو صفحه مطرح شده است مانند:

سئوال اول

نخست از فکر خویشم در تحیر چه چیز است اینکه گویندش تفکر کاغذ این کتاب در انواع مختلف از سفید نازک تا ضخیم می باشد و توسط چند نفر کتابت گردیده است.

حواشی صفحات آخر این کتاب که قدیمی ترین تاریخ آن ۱۱۷۶ را ثبت کرده است (اگرچه رقم ۱۱۶۷ هم مذکور است که راقم آن یکساله بوده است!) و تمامی آن متعلق به شخصی به نام ملا ابوطالب بوده است.

مرحوم ملا ابوطالب فرزند شاه قاسم فرزند شاه منصور از ایل عرب بود و در موقع بیلاق به آبادی می آمده اند.

وی در ۱۱۶۶ هجری قمری متولد می شود... نزد پدرش درس خوانده در اصفهان و نجف اشرف به تحصیلات خود ادامه می دهد و در چهل سالگی به آباده مراجعت می نماید و در مسجد آباده به امامت جماعت مشغول می گردد.

ملا ابوطالب هشت پسر و چند دختر داشته که یکی از پسرانش به نام محمدحسن به درجه اجتهاد می رسد.

از ملا ابوطالب کرامات زیادی را مردم کنونی آبادی بازگو می کنند. آرامگاه وی (که در ۷۰ سالگی بدرود حیات می گویند) در یکی از قبرستانهای عمومی آباده تا چهل سال پیش مورد علاقه مردم بوده و هر پنجشنبه شب در آن شمع روشن می کرده اند.

در جمعیت کنونی آباده خانواده های امام، امامی، مشرفی و صداقت کیش و... از نوادگان اولادان وی می باشند.

ملا ابوطالب، در صفحات پایانی کتاب، تولد و وفات فرزندان خود را ذکر می کند و در صفحه آخر ماده تاریخ مرگ کریمخان زند را «ای وای کریم خان مرده آورده است.

این نسخه «شرح گلشن راز» متعلق به آقای عنایت الله امام می باشد که آنرا جهت بررسی قسمت آخر آن در اختیار بنده قرار دادند.

جمشید صداقت کیش (شیراز)

عدد هفده

- ۱- درجات وصول به حق:
ابوتراب نخشبی گفت: سبب وصول به حق هفده درجه است، ادناء آن اجابت است و اعلاء آن توکل کردن بر خدا به حقیقت.
- تذکرة الاولیاء عطار: ۳۵۹
- ۲- اسرار اعداد رکعات نماز:
اسرار اعداد رکعات صلوة فرایض آنست که قوس نبوت و قوس ولایت خاتم انبیا که مقام قاب قوسین عبارت از آنست و مقام لی مع الله که او ادنی عبارت از آنست معلوم فرما که دو قوس و خلفاء اربعه و یازده امام که با مرتضی دوازده باشند و او مقام خلفای اربعه و ائمه معصومین داشت هفتده باشد اعداد رکعات نماز فرایض هفتده است.
- آثار درویش محمد طبسی: ۵۴۹
- ۳- در داستان یوسف:
... چون ایشان یوسف را به چاه انداختند حسن بصری گفت درین وقت او را هفده سال بود.
- تفسیر شیخ ابوالفتح رازی، تصحیح و حواشی شعرانی ج ۵-۶ ص ۳۵۱
- ... جمال یوسف را در طی خصال او پنهان کرد تا کس او را نشناخت مگر عاشقان. برادران یوسف، یوسف را نشناختند و اگر بشناختندی به هفده درهم سیاه کی دادندی.
- تفسیر سورة یوسف: ۱۹۹
- ۴- در دیوان خاقانی:
* یوسفی کو به هفده قلب ارزید باز با چاه هفده باز فرست
* هشت بهشت و نه فلك هست بهای دولت
دولت یوسفیت را عقل به هفده مشتری
* و انصاف بده که هست ارزان یوسف صفتی به هفده درهم
دیوان خاقانی، چاپ دکتر سجادی، به ترتیب صفحات ۸۲۳، ۴۳۰ و ۲۷۸.
- ۵- در بازی نرد:
هفده سلطان درآمدند ز راه هفده خصل تمام برده ز ماه
از نرد سه تا پای فراتر ننهادیم هم خصل به هفده شد و هم داو سرآمد
دیوان سوزنی: ۲۹

دستخونست و هفده خصل حریف بود که در ششدر خطر مائیم
دیوان خاقانی: ۴۸۴
مرحوم دهخدا ذیل هفده خصل نوشته‌اند: هفده داو نرد است که هفدهم دستخون
بود.
۶- هفده مرد:
عشره مبشره و اصحاب کهف (لغتنامه، جزوه هزار - هموار، ص ۲۴۲) لایذ
به اعتبار ده تن عشره مبشره و هفت تن اصحاب کهف.

ابراهیم قیصری

ارتک و کجیم

در فرمان شاه طهماسب (شماره ۱۱-۱۲ سال هفتم آینده بند ۴ صفحه ۸۱۶)
کلمه «ارتک» هست که در فهرست اسامی فرمان مزبور مرقوم فرموده‌اید شناخته نشد
(ص ۸۲۰). این کلمه به ترکی تبریز *gajim* (بدون اشباع ک نظیرش *gajimo* آلمانی)
گفته می‌شود. در ترکی ترکیه *örtü* می‌گویند بمعنی چیزی که برای پوشیدن به‌کار
برده می‌شود (*yatak-örtüsü* پوشش تخت‌خواب) و به معنی مطلق روپوش است
از قبیل دستاری که روی خوانچه یا ظرف غذا می‌اندازند یا در موقع خوابیدن به روی
خود می‌کشند و در این فرمان شاه طهماسب مقصد از آن پوشش روی ستور و اسبان
سواری و به عبارت دیگر هاشیه است.

اما گئیم (بعداز کلمه ارتک) به نظر من باید گیییم ترکی (کشی‌ی) باشد و آن
مطلق ملبوس است و در عبارت فرمان به معنی جامه اسب و مال سواری است که بعد
از تاختن و عرق کردن بر آنها می‌پوشانند.
و «کجیم» *qojim* هم «ججیم» است که یک قسم کلیم نازک و ظریف الیجه‌های
الوان است که به فارسی «جاجیم» گفته می‌شود.

دکتر مهملی آذر

شواهد دیگر درباره شیر آب

در شماره اسفندماه مجله آینده ص ۹۴۹ از وجه تسمیه شیر آب سخن رفته و نظر
دکتر محمد معین را از فرهنگ آن بزرگوار که نوشته: ظاهراً بمناسبت شکل آنست که
بصورت سر شیر بوده و نظر دیگران را در صحت و سقم این توجیه خواسته بودند با
اینکه مجله آینده توجیه مذکور را تأیید و اضافه کرده که در اروپا هم بر سر بسیاری
از چشمه‌ها شکل شیر دیده میشود که آب از دهان او میریزد باید گفت قرن‌ها پیش از
این در ایران این کار هنری بدست ریخته‌گران قابل و سنگتراشان لایق انجام می‌گرفت.
در متون نظم و نثر فارسی قرن ششم و هفتم از شیر آب سخن رفته است.

بنابر نوشته صاحب نوادرالتبادر در کرمان آبی از کوه بیرون می‌آمد و دو شیر از سنگ تراشیده و چنان قرار داده بودند که آب از دهان دو مجسمه شیر بدر می‌آمد. مقدار آب بسیار زیاد و چندان بود که دو آسیاب با آن آب کار میکرد و با این دو شاخه آب دو دیه آبادان شده بود، مردم یکی از این دو دیه برای آنکه آب بیشتر ببرند دهن شیر آب را شکستند و فراخ کردند. بر اثر این کار آب پریده شد و آن ده از بی‌آبی خراب گشت دهان مجسمه سنگی را مرمت کردند ولی سودی نکرد.

در ایوان کاخ ممدوح خاقانی شیروانی حوضی بوده که از دهان مجسمه شیر آب میریخته است:

عجب نیست کز کام شیر فسرده

همی آب ریزد بایوانت اندر

عجب آنکه خون ریزد از زخم تیفت

به میدان در از کام شیران جانور

در بعضی متون عربی نیز باین امر اشاره شده است از آنجمله در سفرنامه ابن بطوطه آمده:

«آنگاه باتفاق سلطان از پله‌های زیادی بالا رفتیم تا بتلار زیبایی رسیدیم که وسط آن حوض آبی بود و در هر گوشه حوض مجسمه درنده‌ای از مس وجود داشت که از دهان آن آب بیرون می‌جست.»

منابع:

۱- نوادرالتبادر لتحفة البهادر چاپ محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار ص ۲۰۲.

۲- دیوان خاقانی شیروانی چاپ عبدالرسولی ص ۶۰۵.

۳- سفرنامه ابن بطوطه ترجمه محمدعلی موحد ج ۱ ص ۳۳۴.

پرات زنجانی

شیر آب در «مسیر طالبی»

در شماره اسفندماه ۱۳۶۱ مجله آینده آقای فرزاد غیوری از ریشه شیر آب پرسیده بودند. چون پاسخ مدیر دانشمند مجله آینده با سند مکتوب همراه نبود، بیمورد نیست اگر با نقل شواهدی چند از مسیر طالبی، نگارش میرزا ابوطالب اصفهانی، که یکصد و هشتاد و اند سال پیش قلمی شده، آن گفته با این سند تکمیل شود:

شیردهان = شیردهن، جای بیرون آمدن آب از چشمه یا منبع باشد. این ترکیب با همین صورت بارها در مسیر طالبی بکار رفته است. مانند: «و در حجره، حوضی مسی - که دو شیردهن، یکی از منبع آب گرم و دیگری از آب سرد، در آن می‌ریزد - منصوب است.» (ص ۳۰۷)

«در حجره چینی آلات شیردهانی از آب گرم، و زیر آن حوضی ساخته بودند که

ظروف بسیار به اندک محنت شسته می‌شود». (ص ۵۷)

«و چاه آب و شیردهان شعبه نهر و ناودان ته خانه در آن می‌باشد». (ص ۶۳)

«و در عمارت هم هر جا خواهی شیردهان شعبه آب موجود است». (ص ۱۲۳)

«آب نهر لندن که در هر کوچه در غلاف سرب (لوله سربی) جاری است، و شعبه‌ای از آن به هر خانه می‌رسد و بعضی خانه‌ها بر طبقه سوم و چهارم، آب از شیردهان یافته می‌شود». (ص ۲۱۲)

«آب چشمه از راه شیردهن‌ها چون فواره در آن حوض می‌ریزد». (ص ۲۲۳)

«شیردهن‌های چشمه آنقدر تنگ و بدوضعند که آب بعد مکیدن شیردهان، قدری در ظرف... ریخته می‌شود». (ص ۳۲۲)

[در استنبول] «سقاخانه‌ها که در هر چند قدم راه، آب‌انباری است آب او به چشمه پیوسته است، شیردهان و حوض به طرف بیرون دارند، مشربانه‌ای از مس که به زنجیر آهنین در دیوار مضبوط است، قریب شیردهان آویخته است». (ص ۳۵۸)

«و چهار طرف شیردهان گذاشته‌اند، هرکس که خواسته باشد ظرف خود زیر شیر دهان گذاشته، کلید را پیچ می‌دهد؛ و چون ظرف پرآب شد کلید را واپیچیده راه خود می‌گیرد». (ص ۶۵)

بنا بر این می‌توان احتمال داد که این آلت - پس از رواج در مشرق‌زمین - نخستین بار توسط فارسی‌زبانان هند نامگذاری شده، و چون به ایران رسیده بر اثر تخفیف جزء دومش افتاده است. در نتیجه نیاکان ما بجای شیردهن «شیر» گفته‌اند.

حسین خدیو جم

نکته‌ای از تاریخ کتابت

رفیع‌الدین محمد رضا بن محمد مؤمن امامی خاتون‌آبادی مؤلف جنات‌الخلود (کتاب مجدول در اسماء الحسنی و احوال ائمه و اهداء شده به شاه سلطان حسن صفوی) در انتهای کتاب مذکور عباراتی دارد که در زمینه مربوط به روشهای تألیف و کتابت در ایران حاوی نکات پر فایده است. می‌نویسد.

معروض رای عقده‌گشای برادران دینی می‌دارد بنده کمترین محمدرضا امامی خاتون‌آبادی مصنف این کتاب که چون وضع این کتاب به طرحی تازه بخلاف وضع کتابهای دیگر است تا بر مردم آسان باشد پیدا کردن آنچه خواهند و بنا بر کمی و بسیاری هر شرحی از شروح آن احتیاج به آن باشد که بعضی از خانه‌های جداووش کوچک و بعضی وسط و بعضی بزرگ، لهذا هر جدولی به طرحی علی‌حده شده و گلبها و شکلبها از واقع شدن عنوان رنگین به هم رسیده است. که در حسن منظر و قبول طبع نیز دخلی عظیم دارد و جدولها و اشکالش در غایت اشکال و غلط‌نکردنش از آن مشکلتر و انتساخت آن بدون جدول‌کشی و تقطیع لطفی ندارد.

فی‌الحقیقه مضامین افاضت آیینش لایق هرگونه زیب و زینت است و گویا از

قلم تقدیر بدین هیأت بر جریده وجود مرقوم شده، دلیلی بر این معنی آنکه نام نامیش که جناب الغلود است ماده تاریخ شروع در تألیف و ماده تاریخ اتمامش که يك سال بعد از آن است باغ عدن اتفاق افتاده، پس به قانون ننوشتن این نسخه مبارک و دادنش بهر بیوقوف کج سلیقه که جداولش را کجواج کشیده یا شکلهای صفحه‌ها را تغییر دهد حیف و تضییع سعی این حقیر است که مدت پانزده ماه شب و روز در جمع و طراحی آن خونابه بسیار خورده‌ام و شرح و بسط هر چیزی را بقدر گنجایش و توسعه خانه‌اش گنجانیده‌ام... پس استدعای چهار مطلب از خدمت برادران که نظر بر این کتاب می‌نمایند دارم.

اول آنکه این فقیر بی‌بضاعت را به طلب مغفرت و دعای خیر یاد نمایند.
دوم آنکه بر سهو و خطای این عبد خاطی قلم عفو در کشند.
سیم آنکه این نسخه مبارکه را به هر نااهل نادان ندهند.
چهارم آنکه مادام کاغذ خوب و جدول‌کش صاحب سلیقه و اسباب آن از پروردگار و مطاره و قلم جدول و کاتب خوش‌نویس صحیح‌نویس تحصیل نکنند میل به نویسانیدن این کتاب ننمایند و تغییر در وضع اسلوبش ندهند و روح مرا در قالب معذب نسازند. هر که تغییر دهد انتقامی که از این کتاب برد پرو حلال نیست و مقید به قید لعنت خدا و رسول است. قد و فقت باتمام هذا الكتاب.

حافظ، اقوال

غزل گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ

که بر نظم تو افشاند فلك عقد لریا را

اگرچه اهل فرهنگ و اساتید لغت معنی کلمه حافظ را حفظ‌کننده، نگهدارنده، نگهبان و ازبرکننده قرآن پاک آورده‌اند ولی صاحب غیاث‌اللغات معنی این کلمه را قوال و خوش‌صحبت و آوازخوان هم نوشته‌است و مرحوم علی‌اکبر دهخدا در لغت‌نامه دهخدا این کلمه را به همین معنی از قول صاحب غیاث‌اللغات نقل نموده است. اگر ما در بیتی که بالا ذکر شده است گفته صاحب غیاث‌اللغات را بپذیریم می‌بینیم که به مناسبت غزل گفتن و خوش‌خواندن، کلمه حافظ به مفهوم قوال و آوازخوان صحیح‌تر است چه ما نه از قاری قرآن بلکه از يك آوازخوان می‌توانیم خواهش کنیم که کلام شاعری را و خصوصاً غزلش را با خوش‌الحانی بخواند. پس اگر ما در این بیت کلمه حافظ را به معنای قوال قبول کنیم می‌بینیم که صنعت مراعاة‌النظیر بکار برده شده است.

آینده - قسمتی است از یادداشتها و نکته‌های ایشان درباره ابیات حافظ. این قسمت بملاحظه آنکه آقای دکتر باستانی پاریزی هم راجع بدان بحث مفصلی کرده‌اند در مجله آورده شد.